



۲۰۱۶/۰۶/۲۷



دوکتور محمد اکبر یوسفی

رابطه مختصر انسان با زبان!

درین روزها بار دیگر مهره ها و چهره های مختلف، موضوع تفاوت های لسانی را در جامعه ما در برخی از "سایت" ها، با اقتباس از منابع "فیسبوک"، دامن زده اند، با برداشت های سطحی غیر مسلکی، شکایت می کنند که گویا این و یا آن تبعه کشور، "تعصب زبانی" دارد. این تعصب زبانی چگونه تعریف می شود؟ اگر کدام انسان غیر از زبان مادری اش، بدیگر زبان ها، بلدیت نداشته باشد، حتماً در برابر زبان های دیگر تعصب دارد؟ کس دیگر چه غرض دارد، که در زندگی شخصی یک انسان دیگر مداخله کند و بخواهد که آن انسان زندگی خود را باید طبق دلخواه دیگران سازمان دهد؟ اگر موسیقی کسی را نشنومیم، حتماً دشمن او هستیم؟ آیا معیار "وطن پرست" بودن بر "آموزش لسان" مربوط است؟

آیا خائنین به منافع "ملی" وجود نخواهند داشت، که در عین حال بر حد اعظمی لسان های "ملی" و خارجی مسلط باشند؟ آیا تماشای "سپورت" بطور نمونه "کریکت بازیگران وطن" و یا "فوتبال" و غیره بر همه یک امر "جبری" است؟ اگر کسی چنین بازی را تماشا نکند، خائن شمرده شده می تواند؟ وطن "پرستی" را اینها بنا بر خواست کی و بر کدام نورم ها، تعریف می کنند؟ کی برای آنها این صلاحیت و رسالت را سپرده است؟ چی کسی به "سیاسیون" دولتی، حکم صادر کرده است، که در بیانات رسمی، یک جمله بیک زبان و یک جمله دیگر را بزبان دیگر بیان کنند؟ در اخیر هیچ کس متن کامل را حاصل نکند؟ بطور نمونه اگر یک انسان در زندگی اش "اختراع نداشت"، حتماً باید بحیث بیکاره و ضد منافع اجتماع محکوم شود؟

چه تعداد شاعر و نابغه و مخترع در جامعه ما می شناسیم؟ در چنین یک موضوع این نقل قول "آینشتاین" جای یاد آوری می باید که می گوید: **"دو چیز بی نهایت است، یکی کائنات و دیگر آن احماقت انسانی. لیکن در باره کائنات هنوز کاملاً مطمئن نیستم"** خود خواهی و رقابت های انسانی، به بعضی ها چنین عادت می بخشد، که بر دیگران خودش را پیشقدم، بهتر و برتر بشمارند. تخیل خودش را در رد علمی دیگران، بکار برند. درین رابطه هم، مخترع "تینوری" نسبت چنین اظهار می کند: **"تخیل مهمتر از دانش است، زیرا دانش محدود است."** در جای دیگر اینطور می فرماید: **«اگر انسان ها در باره آنچه سخن می گفتند که آنرا درک می کردند، بعد در دنیای ما خیلی خاموشی مسلط می بود.»**

کسانی هم اند که آموزش زبان های زیاد را برای هر کس "فضیلت" می دانند در حالی که همچو موضوع را هرکس می داند و باز اگر کسی نخواهد و یا نتواند غیر از زبان "مادری" اش، کدام زبان دیگری را بیاموزد، بر او حکم "تعصب در برابر زبان مظهر جهالت است" صادر می کنند. ما هنوز هم میلیون ها انسان محروم از نعمت سواد خواندن و نوشتن در جامعه "کنترل لسان" و "کنترل ایلتی" ما داریم. در قطار محرومان از سواد خواندن و نوشتن در محیط های مختلف می بینیم که حتی افرادی دیده می شوند، که فاقد "سواد" خواندن و نوشتن اند، اما باز هم به دو و یا زیادتر زبان ها تکلم می توانند. این شرط نیست که در چنین قابلیت، چه گروپ خون در رگ او باید جریان داشته بوده باشد. در نسل جوان امروزی وطن ما تسلط بر زبان های خارجی

بیشتر محسوس است، اما ممکن است که بر زبان پدر و مادر، مانند سابق تسلط نداشته باشند. بگذارید هر کس آزادانه آنچه را بیاموزد که خود می خواهد. از افتتاح دفاتر تبلیغی "فیسبوکی" کمتر مصرف کنید. یکی از دوستان از جامعه امریکا نام می برد که گویا زبان "هسپانوی" را یک "ضرورت" می دانند. جناب ایشان ممکن واقف باشند که در زمان تأسیس ایالات متحده، در آنکشور توانسته اند، از طریق گرفتن "آرای" مردم، یک "زبان" را، زبان "رسمی" آنکشور بزرگ تعیین کنند. قرار مسموع، زبان "انگلیسی" فقط با "داشتن یک" رای اضافی برنده شناخته شده است. حال آن زبان "انگلیسی" را با تفاوت از "بریتش اینگلش"، که "امریکن اینگلش" می نامند، با کمی تغییر برخی کلمات رشد داده اند. این نویسنده در مقالات قبلی تأکید ورزیده است، که لازم است تا به همه دست‌آورد های کلتوری بشر، به مثابه یک "سیستم باز" ارزش ها نگریسته شود، که دسترسی به آن گنجینه، "آزاد" و هم چنان وقت و زمان استفاده از همچو ارزش ها که محصول مغز و دست انسان است، در اختیار و اراده فرد آزاد باشد، نه در تحت جبر و فشار بیرونی. هم چنان این نویسنده معتقد است، که بر چنین ارزش ها، نمی توان "دولت" ساخت. توصیه و مشوره حکم نیست، که حتماً عملی شود.

در جامعه ما چنین وضعیت، مانند ایالات متحده امریکا رخ نداده است. این نویسنده احساس آنرا هم ندارد که بگوید که این وضعیت ما خوب بوده است و یا بد. این اجتماع حقیقی ماست. در اجتماع ما، باید خود ما همزیستی را سازمان داده بتوانیم. آنطوری که خوشی و سعادت همه هدف باشد. در تحت همان شرایط زندگی را پشت سر گذاشته ایم، زندگی دیگری را غیر از زندگی خود ما نمی شناسیم. من در محیط ماحول خودم در آوان طفولیت با دو زبان بدون تفاوت بزرگ شده ام و حال در سن پیری، اساسات زبان های متعدد دیگری را هم، آموخته ام. همین اکنون در سن پیری توان ترجمه تحریری و شفاهی را از زبان



ALEXANDER THE GREAT



A PATHAN MILITIAMAN IN KURRAM

(از چپ به راست: «الکسندر کبیر» «یک مرد ملیشهٔ پتان» در «گورم»: «پتان» را با «پختون» و «پشتون» یکی گفتیم در کتابش ریشه های «جینیالوژی» را بحث کرده است. اگر این ملیشه که برای تشابهات گذاشته است، از نسل «یونانی» باشد، ممکن «یونانی» نه فهمد. ممکن است، غیر از پشتو، «اردو» و غیره هم صحبت کند. ما پشتون هم از نگاه نسب داریم، که پشتو نمی فهمد. این چه عیب است؟ و هم از دیگر «ایتنی ها» (بخصوص عرب نژاد) داریم که یا «دری» و یا «پشتو» صحبت می کنند، اما زبان اجداد شانرا که عربی بوده، شاید نه فهمند)

های متعدد دارم، این قابلیت در اختیار کس دیگر نیست و خودم، طبق خواست و امکانات از آن کار می‌گیرم. این بدان معنی است، که ممکن از همچو قابلیت انسان، کس دیگری هم کارگیرد، که به عنوان کار با مزد یاد می‌کنند و همین ارزش کلتوری جنبه اقتصادی می‌داشته باشد. این هم می‌تواند یک راهی را برای تمویل زندگی روزمره باز کند.

در آموزش این زبان‌ها "ضرورت" را خودم درک کرده‌ام. هیچکس بر من تحمیل نکرده است. من با اظهارات کسانی که تلاش می‌ورزند، تا از منسوبیت با گروپ "همزبان" بهره برداری سیاسی کنند و یا بشکلی از اشکال هدف منفعت مادی را تعقیب کنند، خوشبینی ندارم. با "راسیزم" و مطلق‌گرایی، آشتی‌ناپذیرم. شاعر نیستم. داستان‌نویس نیستم. کتاب‌نه‌نوشته‌ام که برای فروش عرضه کرده باشم. در عمرم کتاب "شعر" خریداری نکرده‌ام. برای "شاعران" هم توصیه می‌گردد، که بخاطر منافع و شهرت شخصی، تلاش نکنند که از زبان در سیاست، امید بهره‌کشی در سر ببروراندند. همان "کثیرالاینتی" و "کثیرالسانی" بودن جامعه ما، یک واقعیت است، که مردم ما در طی قرون در تحت این وضعیت و تناسب و ترکیب اجتماعی زندگی کرده‌اند. همین نویسنده، مردم خود را به عنوان انسان دوست دارد. اگر زبان آنها را نه فهمد، کمک ترجمان را می‌طلبد. بخاطر خاک و وطن با او در اجتماع کار جستجو خواهد کرد. رسمی بودن دو زبان، معنی آنرا ندارد که آموزش "جبری" برای هر تبعه مطرح باشد. این رسمی بودن، فقط ارگان‌های دولتی را مکلف می‌داند، که در اداره اتباع، تقاضای رسمی هر تبعه را، بیکی‌ازین زبان‌ها، ارزیابی کنند. مردم ما به زبان‌های دیگر هم سخن می‌گویند. این وظیفه دولت است، که در وقت ضرورت برای او ترجمان مجانی آماده سازد. اما یک تبعه حق ندارد که بر دیگری، به غرض آید که چرا به این و یا زبان بلد نیست. اگر کسی بلدیت دارد، خود نمی‌تواند از دیگران طلب امتیاز و سر تعظیم خاص داشته باشد. اگر کسی به آموزش زبان بیشتر مؤفق می‌شود، ممکن در زندگی خودش از آن منفعت بدست آورد. همه انسان‌های جامعه ما و هم در جوامع دیگر، اولاً طوری که قبلاً گفته شد، از استعداد و شرایط زندگی و هم از نعمت "سواد خواندن" و "نوشتن" برخوردار نیستند. افراد فاقد سواد در اداره دولت و اجتماع راه نمی‌یابند و متناسب با "مهارت فردی" و در تابعیت با بازار کار، برای دریافت، لقمه نان، عرق می‌ریزند و جان می‌کنند. دور از انصاف است، که ما مسایل "زبانی" را، مطرح کنیم. اگر اجتماع افغانستان را در صلح می‌خواهیم، اولاً راه ختم جنگ را بیابیم. ما باید بدانیم و درک کنیم که اول انسان جامعه ما، برای ما مهم است، اگر بیکی‌ازین زبان‌های رسمی و یا به هر دو زبان رسمی بلدیت لازم نداشته باشد، در جامعه می‌توان ترجمان یافت. مهم اینست که آن هموطن باید در زندگی در وطن مشترک از همبستگی اجتماع کلتوری و فرهنگی، بهره‌مند و نسبت به وطن و مردم خود اعتماد داشته باشد. در قدم اول باید جلو اعمال "انتحاری" را گرفت، صلح برقرار کرد و مؤسسات کار و آموزشی را برای تعلیمات عامه فعال ساخت. ما در همه کتگوری‌های اجتماعی، کسانی را هم می‌بینیم که بزبان‌های متعدد سخن بزبان می‌آورند. عده هم اگر به زبان غیر از زبان "مادری" خودش سخن گوید، ممکن است کسانی هم یافت شوند که با تمایلات احتمالی "راسیستی" که خودش، آگاهانه یا نا آگاهانه در ذهن پرورانده باشد، ممکن فوراً از آن فرد "توصیف" بعمل آورد و حتی ممکن است، "مدال مفت" هم برایش بدهد. کسی را بینی که از "زبان مادری" خود یاد می‌کند (همه انسان‌ها از "مادر" متولد شده‌اند و در آغوش مادر، چشم بدنیا باز می‌کند) و از "حق تدریس" به آن زبان مادری اش حرف می‌زند، که درست است. بعد فوراً به توصیف و افتخار از "شخصیت‌های تاریخی" می‌پردازد. در چنین گفتار هم آزاد است، اما زبانی را که او در طفولیت از مادر و محیط آموخته است، با دیگر شخصیت‌ها چه ربطی داشته می‌تواند؟ اگر آن شخصیت از خود دستاورد بزرگ و نام‌نیک داشته است، و ما حال بعد از صدها سال با نام آنها افتخار می‌کنیم، آیا بر قابلیت و اهلیت ما، درین عصر و زمان می‌افزاید؟ البته این نویسنده نمی‌خواهد جلو احساس کسی را بگیرد، وقتی خود شخص به ارضای خاطرش چنین فکر دارد، این کار اوست. اما اگر تدریس رسمی می‌خواهد، ممکن این عقل را داشته باشد تا ببیند که آیا ترکیب جامعه در آن سیستم "دولتی" در چه تناسب است. آیا دولت مربوطه، همچو امکانی را در اختیار دارد، که برای گوینده هر زبان، یک مکتب ایجاد نماید. یکی از نویسندگان حتی، تا حدی، معلومات نا درست در باره امکان "آموزش" زبان‌های "پشتو" و "دری" در زمان "پادشاهی‌های" قبلی نوشته است. ممکن واقف نباشد،

که در پادشاهی "مُدرن" افغانستان (۱۷۴۷م)، از چه زمان بعد، مکاتب "دولتی" ایجاد شده باشد. از گفتار او چنین انتباه هم حاصل شده می‌تواند، که اگر کدام "پشتون" پشتو صحبت نمی‌کند، نقیصه را بر "سیستم مکتب" یاد می‌کند. اول برای این چنین افراد باید گفت که اگر کسی با "روایت های" داشتن ریشه "نسبی" پشتون باشد، حال "پشتو نه"، بلکه "دری" یا "فارسی" و یا زبان دیگر صحبت کند، آیا از نظر ایشان کدام "فاجعه" بوده می‌تواند؟ یک انسان که در محیط و جایی "بزرگ" می‌شود، همان زبان را فرا می‌گیرد، که در خانواده و محیط ماحول حرف می‌شنود. این جز زندگی همان انسان است. به کرامت و عزت انسانی ربطی ندارد. کرامت و عزت انسانی او بلا تغییر است و از تعرض مصوون است.

(حتماً پسران و دختران مهاجرین ما در کشور های اروپائی و امریکا و غیره، در مقایسه با پدران آنها، با زبان های بیگانه بهتر از زبان های کشور ما صحبت می‌کنند و در ساحه علم و تخنیک مؤفقیتهای متفاوت دارند. بگذارید تا انسان آزاد، خود زندگی شخصی و حرفوی خود را خود به پیش ببرد)

برای نسل جوان باید گفته شود، که سیستم تعلیمی، در مکاتب "دولتی" افغانستان در مقایسه با اروپا و امریکا، اولاً سابقه دیرینه ندارد و از جانب دیگر متکلمین به کدام زبان معین، حتماً همه در شمار مربوط بیک "نسب" محسوب نمی‌گردند. جامعه افغانستان "کنیرالاینتی" بوده، تعدد زبان هم چنان درین کشور از زمانه های دور، ثبت تاریخ است. از زمانی که "مکاتب رسمی" در افغانستان تهدابگذاری شده است، بخصوص از زمان سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، در مکاتب مختلف از جمله دو زبان "پشتو" و "دری" (خیلی بعد در قانون اساسی (۱۹۶۴م)، "زبان های رسمی" ثبت شده است) تدریس می‌شده است. بیاد دارم که قریب ۶۷ سال قبل در یک دره دور افتاده ولایت فراه که در آن زمان هنوز در تشکیل اداری، "علاقه داری" یاد می‌شد، در سن قریب به پنجسالگی، شامل مکتب ابتدائیه "ملا محمد فراهی" شده ام. تا همین اکنون لباسی که مادرم برایم پوشانده بود، تا حدی بیاد دارم. پیراهن سیاهی که پیش روی آن خامک دوزی داشت. این مکتب، گمان می‌رود که قریب به ۱۰ الی ۱۲ سال قبل از شمول من و عده از پسران اقارب ما، تأسیس گردیده بود. تأسیس مکتب به ابتکار و تلاش یکی از سران "قوم"، بنام "وکیل غلام محمد خان مرحوم ولد مرحوم محمدکریم خان" (مسکونه قریه "لرتی") در ولسوالی فعلی "گلستان" ولایت فراه تأسیس یافته است. خودش تعلیمات سوادآموزی را نزد ملای مسجد قریه، فرا گرفته بود. سایر برادران کوچکتر و هم سن های او بشمول پدر این نویسنده، از نعمت سواد خواندن و نوشتن محروم بوده اند. اما همه بزبان دری (فارسی) و پشتو روان صحبت می‌نموده اند. درین دره اکثریت "پشتون ها" زندگی می‌کرده بیشتری از باشندگان "نیمه کوچی" و مصروف پرورش "بُز" در همان منطقه کوهستانی بوده اند. دروس مکتب ما در همه مضامین بزبان "پشتو" به پیش برده می‌شد. یک مضمون «فارسی» بعداً «دری» و «پشتو» هم تدریس می‌شد. وقتی به کابل (۱۳۳۷ ه ش) اعزام شدیم، دروس را بزبان "فارسی" (بعد دری) با داشتن یک مضمون پشتو تعقیب نموده ایم همه هم صنفان "پشتون" ما بزبان "دری" یا «فارسی» بلد بوده اند. وقتی در قندهار در لیسه احمد شاه بابا (در اخیر ۱۳۴۲ ه ش)، بحیث معلم مقرر گردیده ام، تدریس مضامین بزبان "پشتو" انجام می‌یافت. همه شاگردان از هر ولایتی که می‌آمدند، به زبان پشتو بسرعت بلدیت کسب می‌نمودند. بعد از آن قریب یک و نیم سال معلمی در شهر قندهار، به مرکز ولایت فراه، در لیسه "ابونصر فراهی" بوظیفه معلمی، ادامه داده ام. در آن "لیسه" و سایر مکاتب مرکز، باز تدریس همه مضامین بزبان دری (فارسی) صورت می‌پذیرفت. در برخی از مکاتب اطراف شهر و ولسولی ها بر طبق تناسب نفوس، "پشتو" و یا "دری" تدریس می‌شد. و علاوه مضامین "پشتو" و "دری" بحیث مضامین لسان، نیز تدریس می‌شد. در آنوقت بعد از صنف هفتم زبان "عربی" و یکی از زبان های "عربی" هم که عمدتاً "انگلیسی" می‌بود، تدریس می‌شد. در بعضی مراکز "فرانسوی" و "آلمانی" هم، تدریس می‌شد. در آنزمان در معارف هیچ مشکلی در تدریس به این زبان ها محسوس نبوده است. حال نمی‌توان درک کرد، که چرا بر تفاوت لسان بحث صورت می‌گیرد؟ مگر در سابق ما انسان نبودیم؟ چرا ما چنین خاطرات منفی را در رابطه با زبان های وطن ما نداشته ایم؟

با تأسف که قریب همه نویسندگان، به این امر توجه نمی کنند، که استفاده انسان "آزاد" را ارزش های کلتوری نباید، "سیاسی" سازند و یا نباید تلاش ورزند، تا برداشت های ناقص و احساس فردی خود آنها را، بحیث امر بر دیگران، تحمیل کنند.

نباید از نظر داشت، که کلتور و فرهنگ و زبان در یک گروپ اجتماعی یا «ایتنی»، تا زمانی از دید باشندگان خود آنها و یا دیگران، بطور نسبی "خالص" ظاهر می گردد، که آن گروپ «ایتنی» در یک قلمرو و یا محیط زیست، بدون ارتباط، بماند. کلتور، یا علم و فرهنگ، به عنوان سیستم های "سیال"، تغییر پذیر و "سیستم باز" شناخته می شود. به عبارت دیگر، متناسب با شرایط، سطح معین اجتماعی، انکشاف می تواند، این چنین پیشرفت ها را نوعی از خلاقیت "کلتوری" و یا "فرهنگی" و "هنری"، می شمارند. هر پدیده ای را که انسان از موجودات طبیعی می گیرد و با اثرگذاری کار و هنرش، آنرا به هدف استفاده بهتر در زندگی انسان تغییر می دهد، نوعی از پدیده کلتوری جدیدی شناخته می شود. وقتی این شیوه تغییر را بديگران می آموزاند و یا دیگران هم آموزش مشابه را فرا می گیرند، دیگر از انحصار او شخص خارج می گردد. در جهان امروز وقتی محصولات کلتوری و اختراعات اهمیت اقتصادی می داشته باشد، در مناسبات اجتماعی در یک سیستم تحت "محافظت" قرار می گیرد، که آنرا "حق امتیاز مخترع" می نامند. این مثال را بخاطری تذکر می دهیم، که مناسبات اجتماعی، در روابط درونی جوامع عنعنوی با مناسبات جوامع "مُدرن" صنعتی عمیقاً متفاوت اند. در جوامع "مُدرن" صنعتی که در تحت کنترول سیستم دولتی، مبتنی بر سیستم "حقوقی" قرار دارند، در مقایسه با جوامع عنعنوی، "ترمینولوژی های" علمی نیز با گذشت زمان تغییر می کند. یکی از برداشت هایی که در جامعه "جنگ زده" ما، تا حدی نا شناخته می تواند جلوه کند که عمدتاً و بیشتر از زبان "نسل جوان" مهاجر شنیده می شود، ممکن اکثریت آنها از جوامع "غربی" به کشور برگشته باشند. منجمه می توان، کلمه "شهروند" را ذکر کرد که احتمالاً بجای مفهوم "تبعه" مورد استعمال یافته است. در صف چنین افراد، کسانی هم دیده می شوند، که اگر کلمه "قوم" را بشنود، بدون تأمل ممکن حکم کنند که علاقمندی "قومی" را حتماً با "برتری قومی" یا "قوم پرستی" مهر بزنند و باعث تحریک بی اعتمادی ها هم گردند.

در شرایط و احوالی که ثبات اجتماعی – سیاسی در یک کشور وجود نداشته باشد و فضای نا امنی بر یک جامعه مسلط باشد، ممکن است که بعضی از انسان ها، به امید از بقایای مناسبات ناقص "قومی" امنیت آرزو کنند که در حقیقت، روابط قدیمی "قومی" نیست، و احتمالاً با الهام از افسانه های دیرینه، چشم امید مبهم به امنیت و مصونیت جان خود، بسته باشند. حال برای آنده از دوستانی که با کلمات خیلی "مُدرن" متوسل می شوند و ممکن فکر کنند، که اگر همه اتباع را تنها با کلمه "شهروند" یاد کنند، چه خدمت "بزرگی" انجام خواهند داد. آنها تا حدی ممکن در یک چشم کور باشند و متوجه نشده باشند، که در طی قرن ها، موقف نزدیک ساختن شرایط زندگی در "شهر" و "ده" وجود داشته و نسبت دادن هر انسان "شهری" بدون تفکیک، انسان "متمدن" و سالم خواندن و "دهاتی" را شخص "پست" و "جاهل" و "بی خبر" از دنیا وغیره وغیره تعریف کردن، تصورات ناسالمی است، که در مسیر انکشاف جامعه و تأسیس زندگی "دولتی" مُدرن، نقش منفی داشته می تواند.

برای همچو جوانان گوشزد می گردد، که اگر ایشان کلمه "شهروند" را ترجمه از کلمه (citizen) در زبان انگلیسی گرفته باشند، که دارای معانی مترادف متعدد، چون: "تابع"، "رعیت"، "تبعه یک کشور". و غیره می باشد. استعمال این کلمات در مراحل مختلف تاریخی فرق داشته است. سیستم های "اریاب" و "رعیت" هزاران سال عمر داشته است، در عین حال اگر در یک زمان، برای نخستین بار "کلمه دیموکراسی" در "یونان قدیم" اختراع و مدتی با آن امتحان عمل صورت گرفته است، بعداً هزاران سال مردود بوده است. حال که بتدریج پس از "انقلاب فرانسه"، و پس از جنگ های جهانی، آن شیوه، دوباره بحیث نحوه و طریقه حکومتداری در برخی از نقاط جهان پذیرفته شده است، موقف و حق انسان آزاد امروزی است، که در آن جوامع با مفهوم "شهروند" یاد می شوند، در مقایسه با گذشته فرق دارد. در گذشته در اروپای "غربی" یک گروپ مرفع جامعه سرمایداری را که در شهر ها از سطح بلند زندگی برخوردار بوده، منسوب به کلمه "شهروند" یاد می شده اند که هم در سیستم سیاسی صاحب

مقام بوده اند، در عین حال خود در قله های قدیمی مصوون با "نوکر و چاکر" زندگی داشته اند. در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی، که در برخی از کشورها، سیستم های نسبی با ثبات دیموکراسی مسلط شده اند، همه باشندگانی را که از حق تابعیت دولت برخوردار اند، این کلمه "شهروند" را، بکار می برند. جامعه ما در مجموع از نگاه انکشافی، در مقایسه با اروپای غربی و شمال امریکا، آن مراحل انکشافی کشور های غربی را بطور کامل پشت سر نگذاشته است. بناءً لازم است، توجه همه جانبه بر وضعیت انکشاف اجتماعی ما، مبذول گردد. دولت ما جوان است، که باید توجه صورت گیرد.

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

